

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

آقای مهدی! سلام

نویسنده: حمیده رضایی

تصویرسازی: سیده زهرا برقی

گرافیک: کانون آگهی و تبلیغاتی هور

نوبت چاپ: اول / پانیز ۹۰

شمارگان: ۳۰ هزار نسخه

قیمت: ۲۵۰۰ تومان

ناشر: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود علیه السلام

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۲۶۲-۲۲-۲



فهرست نویسی

آقای مهدی! سلام (نویسنده حمیده رضایی) تصویرگر سیده زهرا برقی -

بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود علیه السلام مرکز تخصصی مهدویت، ۱۳۹۰.

۱۲ ص: مصور (زنگی)، (بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود علیه السلام مرکز تخصصی مهدویت، ۹۹)

۲۵۰۰۰ ریال؛ ISBN: 978-600-6262-22-2

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

گروه سنی: بید

۱. محمد بن حسن علیه السلام، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق. داستان، ۲. داستان‌های مذهبی، الف. برقی، زهرا، تصویرگر.

بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود علیه السلام مرکز تخصصی مهدویت، بید، عنوان

۶۷۲۲ ر. ۶۸/۲۹۷ ۲۲۱۸۳۲

۱۳۹۰



مراکز پخش: ۱. قم: مرکز تخصصی مهدویت/خیابان شهدا / کوچه آمار(۲۲) / بن بست شهید علیان

ص.ب: ۱۱۹-۳۷۱۳۵ / تلفن: ۷۷۳۷۸۰۱ / فاکس: ۷۷۳۷۱۶۰

۲. تهران: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود علیه السلام

تلفن: ۵-۸۸۹۹۸۶۰۱ / فاکس: ۸۸۹۹۸۶۰۷ / ص.ب: ۳۵۵-۱۵۶۵۵



مجموعه شگوفه‌های امید
 (۵ جلد)



سرگرمی‌های قرآنی
 (۲ جلد)



مینی تیغ آفتاب ۱۲



روز نگار مهر و ماه



بازی کارتی انتظار



برخی از محصولات واحد کودک و نوجوان مرکز تخصصی مهدویت

تو منتظره هستی

همیشه صبح‌های جمعه که از خواب بیدار می‌شدم، بابا نبود. مامان می‌گفت: بابا به دعای ندبه رفته. با خودم فکر می‌کردم چرا بابا همین‌جا توی خانه دعایش را نمی‌خواند؟ چرا جمعه‌ها که سر کار نمی‌رود، کمی بیشتر نمی‌خوابد؟

یک بار صبح جمعه زودتر بیدار شدم. بابا می‌خواست برود که جلوی راهش را گرفتم. دلم می‌خواست زودتر جوابم را بشنوم. بابا من را کنارش نشاند و گفت: پسرم! دعای ندبه را توی خانه هم می‌شود خواند؛ اما اگر دست جمعی خوانده شود، خیلی قشنگ‌تر است. فکرش را بکن، یک عالمه آدم همه با هم هی او را صدا کنند، هی اسمش را ببرند، هی بگویند: «ای آقای مهربان بیا! قشنگ نیست؟»

آن روز من هم همراه بابا به دعای ندبه رفتم و اسم‌های قشنگ تو را صدا زدم. حالا دیگر صبح‌های جمعه خوابم نمی‌برد؛ می‌دانم تو یک جایی منتظرم هستی، مگر نه؟

منتظره باش؛ یاسین



راه خانه تو

صبح جمعه بود. من و مامان و عمه حمیده از دعای ندبه بر می‌گشتیم. دیشب يك عالمه باران آمده بود و همه کوچه‌ها و خیابان‌ها را خیس خیس کرده بود.

عمه حمیده هی چادرش را بالا می‌کشید تا گلی نشود. من از مامان پرسیدم: «مامان! نمی‌شود رفت پیش امام زمان؟» مامان کمی نگاهم کرد و گفت: «عزیزم! خیلی راه‌ها هست که به امام زمان می‌رسد.» عمه حمیده خندید و گفت: «البته اگر مثل این‌جا پر از چاله نباشد که سر تا پایت گلی شود.» مامان خندید. من با تعجب پرسیدم: «مگر راه خانه امام زمان هم خراب است؟» مامان سرم را بوسید و گفت: «نه عزیزم، راه خانه او تمیز و سالم است. به شرط این که ما خرابش نکنیم.»

گفتم: «چه طوری؟» مامان گفت: «با کارهایمان، هر کار بدی که بکنیم، هر حرف بد یا دروغی که بگوییم، مثل این است که سر راه خانه‌اش يك چاله کنده‌ایم.» عمه حمیده گفت: «آن وقت اگر هم بروی پیش‌اش، همه لباس‌هایت خیس و کثیف است و خانه او را هم کثیف می‌کنی.» مامان خندید و گفت: «هیچ صاحب‌خانه‌ای از مهمان کثیف و شلخته خوشش نمی‌آید.»

آقای مهدی!

من دلم نمی‌خواهد يك مهمان شلخته باشم. لطفاً کمک کن تا دروغ نگویم، با بچه خاله مریم دعوا نکنم، دفتر نقاشی هم‌کلاسی‌ام را خط‌خطی نکنم. کمک کن مواظب راه خانه تو باشم. دلم می‌خواهد وقتی به خانه تو می‌آیم تمیز تمیز باشم.

خیلی دوستت دارم، ملیکا.



لطفا فوشمال باش!

چند شب پیش وقتی تازه می‌خواستیم بخوابیم، یک دفعه زنگ خانه‌مان را زدند. بابا زود رفت دم در. من و مامان و آبی زهرا از پنجره به حیاط نگاه کردیم. آقای محمودی همسایه کناری مان جلوی در بود.

زهرا گفت: «این موقع شب چه کار دارد؟» مامان گفت: «نکند اتفاق بدی افتاده!» آقای محمودی داشت می‌گفت که حال بچه‌اش خیلی بد است. تب کرده و باید زود برسانیم اش به دکتر. بابا همان موقع لباس‌هایش را پوشید و با او رفت. صبح، مامان گفت که بابا نیمه‌های شب برگشت. گفت که بچه آقای محمودی را در بیمارستان نگه داشته‌اند. از آن شب خانه‌ی ما یک طوری شده. مثل وقت‌هایی که من یا آبی زهرا مریض هستیم.

بابا همیشه می‌گوید:

«وقتی یک نفر غم و غصه دارد، همه باید کمک کنند تا مشکل او حل شود یا پریش دعا کنند.» من هم دیروز صبح توی دعای ندبه برای بچه آقای محمودی دعا کردم؛ اما تازه فهمیدم امام زمان هم ناراحت است. آخر آن آقای که دعای خواند همش می‌گفت: «آقا! چطور راحت باشم وقتی تو این همه غم و غصه داری؟» وقتی از دعا برمی‌گشتیم از بابا پرسیدم: «بابا! امام زمان چرا ناراحت است؟» بابا گفت:

«به خاطر غصه‌های ما، و این که نمی‌تواند ظهور کند و بیاید.» گفتم: «خب چرا نمی‌تواند بیاید؟» بابا سرش را پایین انداخت و گفت: «برای این که بعضی آدم‌ها هنوز کارهای بدشان را کنار نگذاشته‌اند. هنوز دروغ می‌گویند و حرف‌های بد می‌زنند.»

امام زمان خوبیم!

ما بچه‌ها تو را خیلی دوست داریم. قول می‌دهیم از این به بعد کارهای خوب بیشتری بکنیم. من امروز صبح توی مدرسه به بچه‌ها گفتم که بیایید همه با هم یک عالم کار خوب بکنیم. این طوری امام زمان زودتر می‌آید.

لطفاً تو هم همه کارهای خوب دنیا را به ما یاد بده. راستی! قول بده دیگر ناراحت نباشی و زودتر بیایی، باشد؟

لطفاً فوشمال باش: ممحمد



سرزمین بهشتی

تابستان کم کم دارد تمام می شود و چند روز دیگر مدرسه ها باز می شوند. ما امسال به شهرهای زیادی رفتیم، اصفهان، شیراز، یزد. همه شان یک عالمه جای دیدنی داشتند. مثل سی و سه پل اصفهان، مثل دروازه قرآن شیراز یا بادگیرهای یزد. همه ی این شهرها قشنگ بودند؛ فقط جای تو توی همه شان خالی بود.

می دانم یک روز تو می آیی و همه دورت جمع می شویم. آن روز دیگر هیچ کس هیچ غم و غصه ای ندارد. آن روز همه شاد و خوشحال اند. مامان می گوید: تو که بیایی همه جا پر از آرامش می شود؛ مثل بهشت.

امام مهدی!

من نمی دانم تو کی می آیی؛ فقط می دانم وقتی بیایی دیگر هیچ فقیری توی دنیا نیست. هر کس هر چه دلش بخواهد دارد. آدم ها دیگر همدیگر را ذیت نمی کنند.

آقای مهدی!

مامان همیشه سر نماز برای آمدن تو دعا می کند. من هم دوست دارم تو زودتر بیایی.

کاش توی همه شهرها یک جای قشنگ بود که آدم را یاد تو می انداخت. مثل باغچه ها که آدم را یاد باغهای پر از گل می اندازد!

منتظر دیدنت هستیم، ممدته

۸

۹



چشمی برای دیدن

دیروز وقتی با مامان از دعای ندبه برگشتیم، من زود رفتم جلوی آینه؛ داشتم با یک دستمال چشم خودم را می‌بستم که مامان با تعجب جلو آمد و گفت:

«مرضیه! داری چه کار می‌کنی؟!» گفتم: «خب آن آقا گفت: خیلی بد است که همه چیز را می‌بینیم غیر از امام زمان. خودش گفت چشم‌هایمان را ببندیم و وقتی او آمد بازش کنیم.» مامان همین‌طور که می‌خندید جلو آمد و چشم‌های مرا بوسید و گفت: «عزیزم! منظور او این نبود که با یک چیزی چشممان را ببندیم. منظورش این بود که به هر چیزی نگاه نکنیم؛ چون هر چیزی ارزش نگاه کردن ندارد. اصلاً نگاه کردن به بعضی چیزها حرام است؛ مثل نگاه کردن به نامحرم.» دوباره پرسیدم: «اگر آن چیزها خوب نیست یا نگاه کردن به آن‌ها گناه دارد، پس چرا خدا آن‌ها را آفریده؟»

مامان با خنده گفت: «چون می‌خواهد بنده‌های خوب و بدش را بشناسد، می‌خواهد ببیند چه کسی واقعا به حرف او گوش می‌دهد. درست مثل دوستان امام زمان که به حرف‌های خدا و امام زمانشان گوش می‌دهند.»

مامان می‌گوید: «اگر با چشم‌هایمان امام زمان را نمی‌بینیم؛ به جایش می‌توانیم با دل‌مان او را ببینیم.»

ای امام خوب!

من قول می‌دهم کارهای خوب بکنم، تو هم به خدا بگو یکی از آن دل‌ها را به من بدهد؛ از همان‌هایی که می‌شود با آن تو را دید.

منتظر جوابت هستم: مرضیه



آقا مهدی ! سلام

منبع : <https://lohedana.ir>

تهیه و تنظیم : <http://aghamahdi.ir>

حقوق مولفان و ناشران

تمامی محتوای چند رسانه‌ای (کتاب، کتاب صوتی، کتاب تصویری، مجلات، روزنامه‌ها، مقالات، پایان نامه‌ها) با هماهنگی و رعایت کامل حقوق ناشران، نویسندگان و دریافت مجوز کتبی از آنان به صورت **کاملاً رایگان** عرضه می‌شوند.